

اشاره

دکتر هادی محمدپور دکترای تخصصی مدیریت آموزشی، مدرس دانشگاه و نماینده مردم گناباد و بجنستان (استان خراسان رضوی) در مجلس شورای اسلامی، ۳۰ سال سابقه فعالیت در آموزش و پرورش و دانشگاه فرهنگیان استان خراسان رضوی دارد. باوی درباره برخی مسائل مبتلا به آموزش و پرورش، از جمله اصلاح فرایند یاددهی یادگیری و هدایت تحصیلی گفت و گویی انجام داده ایم که ماحصل آن در پی می آید.

اصلاح فرایند یاددهی یادگیری یکی از بحث های مهم حوزه تعلیم و تربیت است. با توجه به تجربه هایی که در این زمینه دارید، برای اصلاح این فرایند چه راهکاری پیشنهاد می کنید؟

شروع کار از یاددهی یادگیری نیست. یک مقدمه ای داریم که به نظرم از شناسایی موضوع آغاز می شود. اگر ما از موضوع شناخت نداشته باشیم و نسبت به مسائل و مشکلات کار کارشناسی نشده باشد، حتی مخاطبان ما که دانش آموزان هستند، سردرگم خواهند شد. بنابراین، وقتی مشکلات شناسایی شدند فرایند آغاز می شود.

قبل از اینکه وارد بحث یادگیری بشویم، معتقدم باید به بحث یادپروری توجه کنیم، زیرا یکی از مسائلی که دانش آموزان و حتی خود ما آن را فراموش می کنیم، این است که مطلب را حفظ کرده ایم. دامنه اطلاعاتی که در آموزش و پرورش به سمت مخاطبان و دانش آموزان سرازیر می کنیم، به قدری وسیع است که قدرت تفکر، تمرین و یادگیری را از آن هاسلب می کنیم فقط به آن هازمان می دهیم مطالب را حفظ کنند و در آزمون مربوطه موفق شوند. طبیعی است که مطالب حفظ شده هم به دست فراموشی سپرده می شوند.

تنظیم کننده گفت و گو: اصغر محمدی

از قوچان

به

منظورتان از یادپرووری چیست؟

یادپرووری یعنی مطلب، موضوع یا محتوایی که قرار است درباره آن بحث شود که باید قبلاً کارشناسی و پخته شود تا برای دانش آموزان قابل هضم باشد. اگر مطلب برای مخاطب و دانش آموز قابل هضم نباشد، قاعدتاً قابل به کارگیری هم نیست و در حد همان محفوظات باقی می ماند.

آقای دکتر! خودتان هم در این زمینه مطالعاتی کرده اید؟

بله، من به این نتیجه رسیدم که دایره حفظیات انسان ها خیلی کوتاه مدت و یادگیری هم به تبع آن کوتاه مدت است. دایره یادگیری زمانی بلند مدت می شود که ما آن را پرورش داده باشیم. زمینه جذب مطلب باید مهیا باشد و بعد از آن هم باید زمینه هضم فراهم شده باشد. پس از هضم مطلب، نوبت «به کارگیری» است.

همه این موارد به شناخت کامل مسئله بستگی دارند. این شناخت چه زمانی کامل می شود؟

برای شناخت مسئله باید شش مرحله طی شود: «دانش»، «فهم و درک»، «کاربرد»، «تجزیه و تحلیل»، «ترکیب» و «ارزشیابی و قضاوت». در هر مسئله این شش مرحله کامل شد، یعنی شناخت ما نسبت به آن مسئله و موضوع کامل شده است. باید به دانش آموز اجازه بدهیم اطلاعات قبلی اش را با اطلاعات جدیدی که معلم در اختیارش می گذارد ادغام کند تا یادگیری معنادار شکل بگیرد. هر زمان یادگیری معنادار شکل گرفت، یعنی ما یادپرووری کرده ایم و مطلب را برای دانش آموز پرورش داده ایم. ذهن زمانی پرورش پیدا می کند که از آن کارهای خلاقانه بخواهیم. برای آموزش بهتر دانش آموزان باید از روش معکوس استفاده کنیم و مدام اطلاعات جدید در ذهن بچه نریزیم. برای پرورش ذهن باید کارهای معکوس انجام دهیم. اگر راست دست هستیم، سعی کنیم با دست چپ بنویسیم یا با دست چپ مسواک بزنیم. استفاده معکوس از ذهن، به بازشدن ذهن منجر می شود.

اگر معلم کلاس به جز ایجاد علاقه هیچ کار دیگری هم انجام ندهد، نیمی از راه را طی کرده است. زیرا دانش آموزان به خاطر عشق و علاقه به معلم خود، در پی کسب رضایت او برمی آیند و با جان و دل در فرایندهای یاددهی یادگیری کلاس مشارکت می کنند

در تدریس و آموزش هم باید از روش معکوس استفاده کنیم. نباید مدام اطلاعات جدید به دانش آموزان ارائه بدهیم. باید بدانیم دامنه اطلاعات بچه از کجا شروع می شود تا به او اجازه بدهیم به اطلاعات قبلی خودش بازگردد و آن ها را کامل تر کند و به گام اولیه برسد و بعد کار را شروع کنیم. اگر معلم بیاید سر کلاس و تدریس ریاضی یا تاریخ را شروع کند و فقط به سه عنصر مورد نیاز تدریس یعنی وجود دانش آموز، معلم و محتوا بسنده کند، به یقین ضمانتی وجود ندارد که فرایند آموزش کامل شده باشد! آموزش چندین گام از تدریس فراتر است و زمانی کامل می شود که محتوا در ابعاد ذهنی دانش آموز جا بگیرد و یادگیرنده آمادگی پذیرش مطلب را داشته باشد و خودش را با موضوع مرتبط کند. وقتی دایره شناخت کامل شد، وارد مرحله فراشناخت می شویم و دایره فراشناخت که کامل شد، آن وقت می توان موضوع را در قالب «به کار بستن» به دانش آموز آموزش داد.

یکی از مسائل معلمان سودمند کردن علم است. چه راهکاری پیشنهاد می کنید تا هر آنچه دانش آموز در مدرسه می آموزد، در آینده و زندگی او مفید واقع شود؟

هر وقت دیوارهای مدرسه را برداشتیم، در کار تعلیم و تربیت و نظام آموزشی به وضعیت پایداری می رسیم. منظوری از دیوار، دیوار فیزیکی مدرسه نیست، منظور ارتباط و پلی است که مدرسه با جامعه برقرار می کند. یکی از بزرگترین مشکلات مادر بدنه دانشگاه ها و آموزش و پرورش این است که خودمان به نحوی بی سوادی را رواج می دهیم. منظور از بی سوادی، نداشتن مهارت، ارتباط با جامعه، آینده شغلی و بازار کار است. در آموزش و پرورش به ندرت برای محیط های کاری و شغلی و آینده شغلی دانش آموزان سرمایه گذاری می کنیم. البته در این زمینه برنامه ها و طرح های خوبی داریم. برای مثال، برنامه ملی شهاب خیلی خوب نوشته شده است، اما خیلی خوب اجرایی نشود. طرح های استعدادیابی بسیاری در حوزه های متعدد داریم که قابلیت پیاده سازی و نحوه استفاده از آن ها در آینده بسیار مهم است.

به نظر جناب عالی هدایت تحصیلی تا چه حد می تواند در آینده تحصیلی دانش آموزان مفید واقع شود؟

یکی از عمده مشکلات هدایت تحصیلی این است که خانواده ها و دیگران به جای دانش آموز برای ادامه تحصیل او تصمیم می گیرند و وقتی دانش آموزان خودشان

گفت و گوبا
دکتر هادی محمدپور
نماینده مجلس شورای اسلامی

ارستان



مردم روستا تأثیرگذار است. زمانی که ما دامنه ارتباطی اولیای مدرسه و اولیای دانش آموز را برقرار کنیم و این انسجام شکل بگیرد، مدرسه بهتر می تواند نقش محوری ایفا کند.

تربیت اقتصادی و حرفه ای یکی از ساحت های شش گانه سند تحول بنیادین است. خلا فعلی این است که ضرورت دارد بچه ها به طور غیر مستقیم در حوزه های گوناگون تربیت، به ویژه در حوزه اقتصادی، آموزش هایی ببینند. لطفاً در این باره نیز توضیح دهید.

به نظر من بازنگری کامل در کتاب های درسی ضروری است. آقای کلیفستون معتقد است، ما ۳۴ نوع هوش داریم؛ جدا از هوش های گاردنر. شما بررسی کنید آیا افراد ثروتمندی که می شناسید، تحصیلات عالی دارند؟ اکثر تحصیلات عالی ندارند فقط هوش اقتصادی داشته اند. هوش اقتصادی این افراد را کسی در مدرسه شناسایی نکرده است، خودشان به دنبال علاقه هایشان رفته اند و به ثروت هنگفتی دست یافته اند. در بحث هوش اجتماعی هم همین طور. فردی در گوشی تلفن همراهش هزاران شماره تماس دارد. این فرد در هوش اجتماعی و نوع تعاملاتش موفق است. کسی در مدرسه یا دانشگاه درباره هوش اجتماعی با من صحبت نکرده، من خودم در شرایط زندگی به این نتیجه رسیده ام که از طریق وسعت دامنه ارتباط با افراد متفاوت می توانم زمینه رشد اجتماعی، اقتصادی و سازمانی را فراهم کنم. بنابراین، ما در بدنه آموزش و پرورش نتوانسته ایم این هوش ها را برای دانش آموزان تعریف کنیم. برای مثال، آنگاه که بین درس تربیت بدنی و ریاضی فاصله ایجاد کنیم، هوش بچه ها را به فراموشی سپرده ایم. اگر اجازه دهیم افراد براساس استعدادشان رشد کنند، کار بزرگی انجام داده ایم. متأسفانه استعدادها در محیط مدرسه شناسایی نمی شوند و این آسیبی جدی است.

من معتقدم، با توجه به هوش های متفاوتی که انسان ها دارند، چنانچه پایه و بستر در آموزش و پرورش آماده شود، می توانیم تربیت هوش ها را نیز داشته باشیم. قطعاً معلم به عنوان راهبر و هماهنگ کننده نقشی بسیار مهم در این زمینه دارد. البته شاید معلم همه اطلاعات را نداشته باشد، چون معلم کارشناس همه مسائل نیست. معلم می تواند براساس ظرفیت خودش، همکارانش و کسانی که در این زمینه اطلاعاتی دارند، در مدرسه رابر استادان دانشگاه، روحانیان و مفسران علم اقتصاد باز کند و اجازه بدهد این ها بیایند برای دانش آموزان در این باره صحبت کنند تا آن ها اطلاعات و آگاهی بیشتری در این خصوص کسب کنند.

به سن تصمیم گیری می رسند که دیگر نمی توانند کاری انجام بدهند. در شهرهای بزرگ مانند تهران، دانش آموزی که دیپلم تجربی دارد، مقدمه ای برایش مهیا خواهد شد که بتواند دیپلم ریاضی بگیرد، اما اگر در شهرستان ها بستر تعلیم و تربیت تقریباً رایگان را از دانش آموز بگیریم، محال است بتواند معلوماتش را در رشته های تجربی یا ریاضی کامل کند. نباید بدنه آموزش و پرورش را در تهران و مراکز استان ها تعریف کنیم! در شهرهای کوچک و روستاها افراد مستعد زیادی هستند که نتوانسته ایم به خوبی هدایتشان کنیم و به ناچار فقط دیپلم گرفته اند و قاعدتاً نمی توانند تغییر رشته بدهند. در دانشگاه ها هم چنین وضعیتی را شاهدیم. بچه خانواده متوسط به بالا می تواند درسش را رها کند، اما برای دانشجویی که از لحاظ مادی در رده پایین تری قرار دارد، امکان پذیر نیست درسش را رها کند و وارد رشته دیگری بشود.

برای جلوگیری از ادامه چنین وضعیتی چه کار باید کرد؟

باید کتاب های درسی را براساس سه شاخص نظر متخصصان، نیاز جامعه و نظر دانش آموز و یادگیرنده بنویسیم. آیا کتاب درسی نوشته شده موجود را متخصص براساس نیاز جامعه نوشته است؟ مادر دانشگاه چقدر کتاب های درسی ما زاد داریم که قابل استفاده نیستند. چقدر رشته دانشگاهی ما زاد داریم! البته خوشبختانه در دولت سیزدهم آمایش رشته های دانشگاهی شروع شد. این کار باید به سرانجام برسد. چقدر واحدهای دانشگاهی تأسیس شده اند که عامل بی سوادی در جامعه هستند! باز تأکید می کنم، از نظر من بی سوادی نداشتن مهارت و تسلط در حوزه شغلی و حرفه ای است، نه خواندن و نوشتن! بنابراین، زمانی که ما آینده شغلی دانش آموز را خوب تعریف نکنیم، این دانش آموز براساس هیجان های محیط اطرافش، از جمله رسانه ها، انتخاب رشته می کند.

به موضوع برداشته شدن دیوار بین مدرسه و جامعه اشاره کردید. در اسناد بالادستی مانند سند تحول بنیادین هم به این مهم اشاره و از مدرسه به عنوان کانون محله نام برده شده است. از نظر شما مدرسه چه نقش تأثیرگذاری می تواند در جامعه، به ویژه مناطق محروم، داشته باشد؟

هر زمان که ما اجبار را از تعلیم و تربیت دور کردیم و به افراد جامعه اختیار دادیم، البته با اطلاع رسانی کامل به فرد که تحصیلات چنین زمینه ای را برای شما آماده می کند، موفق بوده ایم. منظور من این است که وقتی ما دانش آموز را از ساعت هفت صبح وارد کلاس درس می کنیم و انبوهی از اطلاعات را بر سرش می ریزیم و او را با بمباران اطلاعاتی خسته می کنیم، این دانش آموز مجدداً با انگیزه وارد کلاس درس نمی شود. بنابراین، دانش آموز محیط مدرسه را محیطی دردآور در نظر می گیرد، در حالی که اگر ما محیط مدرسه را محیط اجتماعی، دوستی و رفاقت، همدلی و هم فکری و ارتباط بین خانواده ها، تقویت انجمن ها و ورش سفیدان و معتمدان و مأمن آرامش آن روستا کنیم، نقش مدرسه کاملاً تأثیرگذار است. نکته بعدی هم نقش سکنه گزینی معلمان در روستاهای دارای مدرسه است. در این شرایط، معلم در روستا راهبر می شود، نه معلم صرف، و روی همه